

رنالیسم انتقادی در سووشون

دکتر فاطمه محسنی^۱



چکیده

رابطه‌ی ادبیات با جامعه و تاریخ، موضوع جدیدی نیست. ادبیات همواره قلمرو رویدادها و حوادثی بوده است که آنها در بطن خود حامل اعتقادات، ارزش‌ها و رسوم هستند که پیشینه‌ی تاریخی ملت و حوادث محسوب می‌شوند. ادبیات شناسنامه‌ی یک ملت است و با بررسی محتویات درونی آن، شناخت جامعه و سیر تحول حوادث اجتماعی میسر می‌گردد. رمان بیش از سایر انواع ادبیات، گنجایش نمایش مسائل اجتماعی و تاریخی را دارد و به همان اندازه در روشنگری جامعه تأثیر گذار است.

ادبیات داستانی ایران، در این زمینه تجربه‌هایی را پشت سر نهاده است و سووشون سیمین دانشور، یکی از آن آثار است. در این مقاله کوشش شده است تا سووشون از منظر رنالیسم انتقادی واکاوی شود.

کلیدواژه: رنالیسم، رنالیسم انتقادی، رمان، سووشون، سیمین دانشور.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

۱- عضو هیأت علمی دانشگاه آزاد اسلامی، واحد قزوین- ایران.

مقدمه

مکتب رئالیسم از معتبرترین مکاتب ادبی است که ظهور سایر مکاتب نتوانسته از ارج و منزلت آن بکاهد. تا آن جا که یکی از انواع ادبی و امदार آن است. «بنای رمان نویسی جدید و ادبیات امروز جهان بر روی رئالیسم نهاده شده است.» (حسینی، ۱۳۸۵: ۲۶۹) رئالیسم در آغاز واکنشی بود نسبت به جریان هنر برای هنر. و برای نخستین بار در سال ۱۸۳۵ به صورت توصیفی - زیبا شناختی، برای تمایز واقعیت انسانی نقاشی‌های رامبراند از پندار گرایی شعر گونه نقاشان نوکلاسیک به کار رفت و سپس در سال ۱۸۵۶ پس از تأسیس نشریه‌ای به نام «رئالیسم» به اصطلاحی ادبی تبدیل گردید. (لاچ، ۱۳۸۶: ۱۳) واژه رئال یا واقعیت، امری نسبی و متغیر و دائماً در حال تحول و دگرگونی است. «در اصل واقعیت چیزی است که باید به آن دست یافت نه چیزی که باید آن را مسلم فرض کرد. این دست یابی فرآیندی مستمر است که اجازه نمی‌دهد مفهوم تثبیت شود.» (رب، گریه، ۱۳۷۰: ۳۹) رئالیسم فلسفی در قرن هجدهم مدعی شد که «مدرکات از اعیان‌اند و از موجودیت حقیقی در خارج از ذهن، مُدرک برخوردارند.» (گرانت، ۱۳۵۷: ۱۱) این معنا در مقابل انواع ایدئالیسم سر برآورد. در عصر جدید با طلوع رمان، رئالیسم اهمیت بیشتری یافت. اعتقاد به واقعی بودن دنیای بیرون یا حقیقی بودن آگاهی انسان، کمکی به بحث رئالیسم در ادبیات نمی‌کند اما برخی ویژگی‌های ذاتی و عمومی رئالیسم با آن چه در رمان است مطابقت دارد. نگاه انتقادی، روش‌های نوآورانه و ضد سنت، بررسی جزئیات تجربه و همخوانی کلمات با واقعیت‌های حسی از جمله ویژگی‌های مهم مکتب رئالیسم است که در ادبیات هم نمود می‌یابد.

بر همین اساس، شانفلوری رمان رئالیستی را این گونه تعریف می‌کند: «رمان باید به مشاهده جزئیات دقیق بپردازد و نه به ابداع یا تخیل. این پایبندی به واقعیت و

در سرزمین ما، زندگی اجتماعی پر از تضاد، فاصله بین اصول اخلاقی با واقعیت‌های جهان خارج و آشنایی روشنفکران با پدیده‌های نوین دنیای غرب، آنان را وا داشت تا راهی نو برای تجسم دنیای متغیر بیابند. این اشخاص منتقد وضع جامعه شدند و خواهان تغییر بودند پس با هنرمندی به تجسم تضادها و تعارض‌ها پرداختند. از اواسط دوره‌ی قاجار ترجمه و رمان نویسی آغاز گردید. ترجمه‌ی کتاب حاجی بابا اصفهانی (نقد روحیات ایرانیان) و رمان‌های عبدالحسین صنعتی زاده سرآغاز گونه‌ای از رئالیسم اجتماعی - انتقادی بود. این حرکت در سال‌های بعد تداوم یافت و با اشغال ایران از سوی متفقین و خلع رضا شاه، نیروهای اجتماعی به صورت موقت فضای کار آزاد پیدا کردند. مطبوعات آزاد و سازمان‌های سیاسی به وجود آمدند.

با کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، فضای جامعه دوباره بسته شد و همه‌ی این حوادث تاریخی و اجتماعی در ادبیات منعکس شد. ادبیات دهه ۱۳۱۰-۱۳۰۰ ادبیات روشنفکری است. دهه‌ی ۱۳۲۰ ادبیات لحن مردمی می‌یابد. در همین دوره است که جهت انتقاد اجتماعی قالب رئالیسم انتقادی برگزیده می‌شود. از نمونه‌های بارز این مکتب، بزرگ علوی، محمود دولت‌آبادی، غلامحسین ساعدی، جلال آل احمد و صمد بهرنگی را می‌توان نام برد. آثار این گروه از نویسندگان حاوی مضامینی چون وجود تضاد طبقاتی، جایگاه زنان در مبارزه‌های سیاسی و دل مشغولی‌های ایدئولوژیک است.

سیمین دانشور در بیشتر آثارش به نیازها و نگرانی‌های روحی و فردی انسان توجه دارد تا مسائل سیاسی و اجتماعی. او در مصاحبه‌ای، خود را بر خلاف همسرش اهل سیاست نمی‌داند. «من همیشه سیمین دانشور باقی ماندم و هیچ وقت سیمین آل احمد نشدم. اصلاً با طرز فکر جلال موافق نیستم و نبودم. من با نوسان موافق نیستم و هرگز سیاسی نبودم. هدف سیاست، رسیدن به قدرت است و آدم خاص و جاه طلبی می‌خواهد. من آدمی هستم به کلی غیر سیاسی.» (مصاحبه با روز نامه حیات نو،

را تاب نمی‌آورند. به طور مداوم اعضای خانواده‌ی یوسف و خود او و جامعه‌اش در آستانه تجربه‌های جدید قرار می‌گیرند. آنان این تجربه‌ها را انتخاب نمی‌کنند بلکه ضرورتاً با آن روبرو می‌شوند.

در آغاز داستان، این تجربه‌ها با نگرانی و ترس توأم است. «ترا خدا یک امشب بگذار ته دلم از حرف هایت نلرزد.» (دانشور، ۱۳۹۰: ۵)

زری در دفاع از خانواده اش، خود را همانند سربازی می‌بیند که باید از وطنش دفاع کند. او مصالح خانه‌اش را به مصالح شهرش ترجیح می‌دهد. همان گونه که یوسف مصالح کشورش را بر مصالح جهانی مقدم می‌داند. زری می‌گوید: «هر کاری می‌خواهند بکنند اما جنگ را به لانه‌ی من نیاورند. به من چه مربوط که شهر شده محله مرد ستان. شهر من، مملکت من، همین خانه است. آن‌ها جنگ را به خانه من هم می‌کشانند.» (۱۹)

یوسف هم در دفاع از قلمرو فکری و فرهنگی کشورش، کاری ندارد که انگلیسی‌ها برای کمک به روس‌ها و در مقابل آلمان نازی، ایران را اشغال کرده‌اند. او سرباز ایران است و به هیچ روی اشغال را نمی‌پذیرد و پیوسته با حس تحقیر زندگی می‌کند تا جایش را بر سر باورهایش از دست می‌دهد. و بعد از او، زری و اطرافیانش می‌خواهند عزای او را درونی کنند تا تبدیل به یک انرژی اجتماعی گردد.

روابط اجتماعی در شووشون گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

عناصر تأثیر گذار در جامعه‌ی این اثر عبارتند از: انگلیسی‌ها، نمایندگان دولت مرکزی و حکام شهر، ایلیاتی‌ها، روحانیون، روشنفکران، عامه مردم شهری و رعیت‌ها که ارتباط‌های اینان با هم حوادث داستان را می‌آفریند.

• انگلیسی‌ها: شخصیت‌های انگلیسی این اثر عبارتند از: زینگر، مک ماهون، کلنل،

قهرمانی یک شکست شرافتمندانه، تسلیم شدیم.» زینگر گستاخانه می‌گوید: «اگر می‌توانی بجنگ. پوشالی بود. وقتی دریدیم خون نداشت. عوض خون، کاه پر کرده بودی.» یوسف جواب می‌دهد: «خودتان می‌دانستید خون ندارد و زشتی و ابتدالش هم در این بود. حتی نمی‌دانستیم نباید بجنگیم. تا اگر شکست خوردیم شکست غرور آمیزی باشد.» (۳۴-۳۵)

فضای حاکم بر سخنان این دو نفر، سرشار از کینه، نفرت و حقارت نسبت به یکدیگر است. زینگر مدعی است که: «خدا به شما نعمت می‌دهد. بدهیدش به ما. این نعمت مال همه بشر است. این همه برای شما زیاد است و لازم نیست.» یوسف می‌خندد و می‌گوید: «عین BP» (شرکت نفتی چند ملیتی بریتانیایی). و زینگر با روحیه‌ی سلطه جویانه و توأم با تحقیر می‌گوید: «شما چون بلد نیستی، ما از این منابع استفاده می‌کنیم و می‌رسانیم به آن‌ها که لازم است.» (۳۵)

دانشور، زینگر را در قامت یک انگلیسی، سلطه جو، مغرور، پر افاده، منفعت طلب و دروغگو به تصویر می‌کشد که ایرانیان را فاقد مهارت، دانش و استعداد بهره برداری از منابع خود می‌داند. البته این تصویر، در همه‌ی انگلیسی‌های این اثر مشترک است، جز مک ماهون.

مک ماهون، خبرنگار جنگی است (۷) در سایه‌ی انگلیسی‌ها زندگی می‌کند اما ایرلندی است. او بین خود و ایرانی‌ها، مشترکاتی را بر می‌شمارد. هر دو آریایی‌اند. ایرانی‌ها، اجداد و ایرلندی‌ها، نوه‌ی آن‌ها هستند. (۱۳) او گاه در مهمانی‌های خصوصی که با یوسف تنها می‌شود، اختلافات ایرانی و انگلیسی‌ها را وا کاوی می‌کند. (۱۳) گاه برخی اخبار را از طرف انگلیسی به یوسف منتقل می‌کند و علت اختلاف زینگر با یوسف را در توانایی‌های وی می‌داند که حسادت زینگر را برانگیخته است. «بعضی آدم‌ها عین گل نایبند و دیگران به آن‌ها حسد می‌برند. آن‌ها خیال می‌کنند که این گل

می‌نشینند. غصه از دلشان می‌رود. بزدلی و بدگمانی و دروغ دست از سرشان بر می‌دارد و همه، آدم‌هایی می‌شوند با تمام صفت‌های مردی و مردانگی.» (۳۸)

مک ماهون در این شعر، داستان خود و یوسف را تلفیق می‌نماید و اعتقاد به نامرئی شدن را از آن می‌گیرد و صفات اخلاقی را که برای زیست اجتماعی شرافتمندانه لازم است جایگزین می‌نماید. روح شرقی قصه را می‌گیرد و آن را در فضایی غربی بازگویی می‌نماید. مک ماهون، مورد وثوق زری و یوسف است. اما برخی او را جاسوس می‌دانند. زیرا در ایام جنگ، لباس نظامی به تن نکرده است. پس از مرگ یوسف، پیام تسلیت مک ماهون به زری، زبانی غیر انگلیسی دارد و سرشار از همدردی است. (۲۲۵)

«در خانه ات درختی خواهد رویید و درخت‌هایی در شهرت و بسیار درختان در سرزمینت و باد پیغام هر درختی را به درخت دیگر خواهد رسانید و درخت‌ها از باد خواهند پرسید: در راه که می‌آمدی، سحر را ندیدی؟» (۳۰۴)

از دیگر شخصیت‌های انگلیسی، کلنل لوچی است که با خانم مدیر مدرسه رابطه حسنه‌ای دارد. (۱۱) خانمی که تکیه کلامش این است: «این ملت، قابلیت تمدن را ندارد.» (۲۶۲) انگلیسی‌ها مدارس در سطح شهر تأسیس و آن‌ها را به شیوه و سبک خود اداره می‌کنند. این مدارس روزهای یکشنبه، تعطیل است. درس کتب آسمانی در آن جا تدریس می‌شود و مسئولین حاضر به تدریس قرآن و شرعیات در آن نیستند. اگر چه دانش آموزان مسلمان آن جا مشغول به تحصیل هستند (زری) در این مدارس، آیین مسیحیت تبلیغ می‌شود و در مراسم، سرود «مسیح در آسمان» خوانده می‌شود. (۱۳۲)

در بیمارستان مرسلین، پزشکان و پرستاران مسیحی حضور دارند. خانم حکیم، ماما، طراح و بشارت دهنده است. (۳۷ و ۴۰) مبلغین مذهبی در بیمارستان حاضرند و بیماران را بشارت می‌دهند. دکتر اسکات فرنگی، پزشک خانوادگی حاکم شهر و خانواده‌اش است. افسران خارجی با لباس‌های یراق دار و مدال‌ها، افسران اسکاتلندی

دست از حمایت او بر می‌دارد. خان کاکا یک گونی قند و بیست بسته چای رعیت را برده و به او داده، اما ظاهراً نتوانسته است او را راضی کند. (۲۱-۲۲) او با همه‌ی بزرگان شهر، روابط و مناسباتی غیر علنی دارد که آن را از یوسف پنهان می‌نماید. ابوالقاسم خان، فرصت طلبی طماع است که از خود، چهره‌ای موجه به نمایش می‌گذارد. مدعی است که سال‌ها بدون همسر، وفا دارانه زندگیش را اداره کرده است، در صورتی که زری، زنان صیغه‌ای او را می‌شناسد. مرگ جانگداز برادرش هم او را متحول نمی‌کند. یک تنه در مقابل دوستان و خانواده‌ی برادرش، قد علم می‌کند تا مانع تشییع جنازه‌ی یوسف گردد که با ممانعت نیروهای نظامی شهر، همان که او می‌خواهد اتفاق می‌افتد. خانواده‌ی حاکم، در زمره‌ی صاحب نفوذهای شهرند. آن‌ها هر چه را اراده کنند، مالک می‌شوند. حتی اگر شخصی ترین اشیاء اشخاص باشد. در عروسی دختر حاکم، گوشواره‌ی زمرد زری را که یادگار مادر یوسف است، را امانت می‌گیرند و پس نمی‌دهند. دختر حاکم، اسب خسرو را طلب می‌کند و آن را به تملک در می‌آورد. همه‌ی شهر، متعلق به آن هاست و هر آن چه آن‌ها دارند در اختیار بیگانگان است. در عروسی دختر حاکم، انگلیسی‌ها کیک‌ی چند طبقه با پرچم انگلیس هدیه می‌آورند. وابستگان حاکمان از قدرت آنان بهره می‌برند. شخصیت عزت الدوله از نوادگان کلانتر، تفاوت چندانی با خان کاکا ندارد. در قلمرو زندگی عزت الدوله، تعارض درونی وجود ندارد. شوهرش و پسرش از او آلوده ترند. هر حاکمی به شهر می‌آید، مشار و مشیر خانواده‌اش می‌شود. او حساب دار و ندار همه‌ی اهل شهر را دارد. (۸) زندگی درونی او چون درختی موربانه خورده است. خرید و فروش اجناس و کالاهای خارجی، قاچاق سیلک گلدار و قاچاق اسلحه، از جمله راه‌های کسب درآمد اوست. با هر گروه و شخصی که منفعی عایدش کند، ارتباط دارد. (۱۶۶ و ۱۶۹ و ۱۷۲) او نماز می‌خواند، فخر می‌فروشد، فروستان را تحقیر می‌نماید و مفسد اخلاقی همسر

این طرح دو گونه می‌اندیشند. عده‌ای با آن مخالفاند که ملک سهراب در زمره‌ی آنهاست و عده‌ای موافق که ملک رستم جزء این گروه است این دو برادرند. خان ایل دستگیر می‌شود و او را به تهران می‌برند. عموی رستم و سهراب، جای او را می‌گیرد. بعد از عفو عمومی، دولت مرکزی به تعهداتش عمل نمی‌کند و گروهی از عشایر به جهت گرفتن انتقام یاغی می‌شوند. سهراب می‌گوید: «ما موافق اسکان هستیم اما آنها می‌خواهند ما را از بین ببرند» (۴۷) یوسف نابسامانی اوضاع ایلیاتی‌ها را نتیجه رفتارهای خودشان می‌داند و می‌گوید: «شما عادت کرده‌اید به دوشیدن. رعیت‌هایتان با گوسفندانان فرقی ندارند هر دو را چکی می‌فروشید» ملک رستم با اسکان موافق است و ترجیح می‌دهد قشقای خاکی باشد تا قشقای بادی.»

یوسف آنها را تشویق می‌نماید تا روی زمین‌های بایر او کشاورزی کنند اما آنها معتقدند که عشایر آزاد زندگی کرده‌اند، نمی‌شود آنها را در خانه زندانی کرد اگر روی زمین کار کنند وابسته به آن خواهند شد و وابستگی آنها را خنگ و خرف و تنگ نظر و ترسو می‌کند. (۶۲)

قحطی و خشکسالی زندگی عشایر را فلج کرده است. حکومت مرکزی اجازه بیلاق نمی‌دهد. گوسفندان از بی‌آبی و بی‌علفی تلف می‌شوند ایلات گوسفند هایشان را به قشون خارجی می‌فروشند. یوسف به آنها اعتراض می‌کند و به آنها می‌گوید: «با پول فروش گوسفندانان، اسلحه، آفتابه طلا، خمره طلا خریدید و داخل کلاه دوبرتان تاج دوختید و عموهایتان را قبله عالم خطاب کردید. گاه به آلمانها چشمک می‌زنید و هیتلر را امام زمان کردید و بهانه به دست انگلیسی‌ها دادید که اینجا بیایند. (۵۰-۵۱) این جنگ، جنگ میان خود آنهاست به ما چه مربوط است، هیتلر از قاره خودشان است. خودشان پروارشان کردند. بگذارید خودشان هم تقاص پس دهند.» (۵۲)

گاه اختلاف ایلیاتیها چنان بالا می‌گیرد که با هم درگیر می‌شوند. بیگانگان آنها را

می‌کند. خلاصه بازار دین و دینداری در این دوره کساد است. (۷۴)

• **روشنفکران و انقلابیون:** این گروه به چند دسته تقسیم می‌شوند. روشنفکران ملی و مستقل (یوسف)، روشنفکران چپ (فتوحی) و انقلابیون مردمی (ملک رستم و سهراب) اینان در محافلی گرد هم می‌آیند، اجتماعات آنها غالباً عقیم و بی نتیجه است، همان گونه که تاریخ روشنفکری ایران سالهاست ثمری نداشته است.

فتوحی وابسته به حزب توده است عامه او را بلشویک می‌خوانند. او از اعضای گروه دور است، سازمانی می‌اندیشد و معلم است و در کلاس به جلال الدین منکبرنی می‌بالد. (۳۵) از جوانان و نوجوانان کلاس خود بهره می‌گیرد. اندیشه هایش را تبلیغ می‌کند. به اصفهان می‌رود تا جواز تاسیس حزب را بگیرد. او در فعالیتهای اجتماعی و سیاسی معتقد است که آدم باید پل‌ها را خراب کند تا راه بازگشت نداشته باشد. (۱۲۶) در یکی از همین نشست‌ها، با سهراب درگیر می‌شود. او نمی‌تواند با ایللیت‌ها کار کند. نظام فکری و تشکیلاتی او با تهور و بی‌پروایی و فعالیت‌های هیجانی سازگار نیست. وی معتقد است سهراب جاه طلب و خطرناک است و سهراب هم می‌گوید: «فتوحی سرش در آخور دیگران است و گرنه به او چه ارتباطی دارد که ممکن است استالینگراد سقوط کند.» (۱۹۲) فتوحی ستادی تحت عنوان «ستاد زحمتکشان» تشکیل داده و به دنبال بسیج نیروهای سایر مناطق است. (۱۹۵) او از همکاری با بقیه گروه سر باز می‌زند (۲۲۳) اما نظر یوسف نسبت به او منفی نیست. یوسف می‌گوید: «اگر فتوحی و امثال او نتوانند کاری کنند، لااقل امکان تجربه عظیمی را برای مردم فراهم می‌آورند.» (۱۲۶) آنگاه که فتوحی او را برای تشکیل حزب دعوت می‌کند، یوسف نمی‌پذیرد و می‌گوید: «روشن دلی لازم است تا بتوان با روشنفکری و بی دخالت غیر برای مردم کار کرد.» (۱۲۵)

یوسف روشنفکری مستقل است نه وابسته به انگلیس، نه آلمان و نه شوروی. او

در این جمع کوچک مجید و رستم کاملاً تحت تاثیر یوسف هستند. اینان نمادی از روشنفکری عقیم ایرانند که سرگذشتی غمبار دارند.

• **فرودستان شهری و رعیت‌های روستایی:** نظام اقتصادی حاکم در داستان، نظام ارباب و رعیتی است طبقات فرودست شهری جلوه زیادی در داستان ندارند. از صنف نانوایان سخن به میان می‌آید. قحطی است و نان کمیاب. خرید نان از دکانهای نانوايي کار رستم داستان است.

حاکم شهر با تامین آذوقه قشون خارجی، علت و اسباب کمیابی نان را فراهم می‌آورد اما برای گرفتن زهر چشم از زیردستان تصمیم می‌گیرد تا نانوايي را به جرم تقلب در تنور بیندازد. صنف نانوایان در عروسی حاکم نان بزرگی می‌پزند و با خشخاش روی آن می‌نویسند «تقدیمی صنف نانوایان به حکمران عدالت گستر». (۵ و ۶) پیشه‌های دیگری چون رنگرزی، گلاب‌گیری و مسگری و... در بطن داستان هستند اما فضای غالب رمان حول محور نظام ارباب و رعیتی می‌چرخد.

برخی از رعیت‌ها از روستا به شهر آورده شده‌اند و در خانه‌ی اربابان خود کلفت و نوکرند. گروهی دیگر از آنان در ملک اربابی کشاورزی می‌کنند و دام‌ها را نگه می‌دارند. تعارض بین ارباب و رعیت همواره پابرجاست. چون منافعیشان متفاوت است. خان کاکا می‌گوید: «رعیت باید از ارباب بترسد مثل فیلبان. باید بالای سر رعیت بود. او را به چوب و فلک بست و رعیت را باید همیشه دست به دهن نگه داشت.» (۲۳) این تلقی غالب اربابان است عزت الدوله هم با رعیت، کلفت و نوکرش همین گونه سلوک می‌کند. در گذشته فاطمه خواهر یوسف هم به همین شیوه با رعیت سلوک می‌کرد اما یوسف از جنس دیگری است او معتقد است. «الزرع للزارع و لو كان غاصباً» (۲۳) برای آنها اجناس کوپنی و دوا می‌برد. (۲۲) و سهم آنها را از محصولات برداشته شده به تمامی می‌پردازند. اگر چه انصاف او مانع نمی‌شود تا رعیت به او خیانت نکند. یکی

از طرف جمعیت زنان، مراکز فحشا مورد بازرسی قرار می‌گیرد تا برای پذیرایی از مهمانهای خارجی، همه چیز مرتب و نظیف باشد (۱۶۴) اجناس کمیاب و مورد نیاز مردم سهمیه بندی و کوپنی‌اند (۱۸۶) گاه برخی از روزنامه‌ها توقیف می‌شوند (۱۸۶) تیفوس جان مردم را می‌گیرد و بیمارستان مرسلین جا برای بیماران ندارد و برخی از آنان در حیاط مریضخانه جان می‌سپارند. در این وانفسا در مراکزی که بیگانگان حضور دارند مبلغان مسیحی حضور دارند و آنان را بشارت می‌دهند. پسر روستایی (کلو) آن چوپانی که از یوسف دزدی کرد و به سبب تیفوس مرد، بیمار می‌شود. او را به بیمارستان می‌فرستند پس از بهبودی، وقتی به خانه مراجعت می‌کند به جای سلام می‌گوید: من مسیحی هستم، ظهر نشده به ابوالفضل قسم می‌خورد. صلیبی بر گردن آویخته و خود را بره‌ی گمشده مسیح می‌داند. وقتی دلتنگ مادرش و روستایشان می‌شود، گله می‌کند «آخر این چه جور شبانی است که بره هایش را ول کرده و رفته در آسمان گرفته نشسته اگر راست می‌گوید بیاید پایین و مرا ببرد پیش پدرم، اگر نَبَرَد، ابوالفضل عباس به کمرم بزند. دستم که بهش برسد با تیر و کمان، یک قلوه سنگ وسط پیشانیش می‌اندازم. (۲۳۷)

پسرک از بیماری تیفوس رهایی می‌یابد و به بیماری سرگشتگی دچار می‌شود. بسیاری کسانی که در این سرزمین سالهاست چنین‌اند.

نتیجه‌گیری

اکنون سرعت تغییرات چندان فزونی گرفته که گویی همه چیز در حال نو شدن است اما واقعیت این است که به صورتی رازآمیز و مبهم فقط صورتهاست که تغییر یافته و بطن وقایع دگرگون نشده است.

شرح اکنون در یک بستر تاریخی، قابلیت درک شرایط فعلی را فراهم می‌آورد و

منابع

- ۱- دانشور، سیمین، ۱۳۹۰، سووشون، تهران، خوارزمی
- ۲- رب-گریه، آلن، ۱۳۷۰، قصه نو، انسان طراز نو، ترجمه محمد تقی غیائی، امیر کبیر.
- ۳- سید حسینی، رضا، ۱۳۸۵، مکتبهای ادبی، تهران، موسسه انتشارات نگاه.
- ۴- گرانت، دیمان، ۱۳۷۵، رئالیسم، ترجمه محمد حسن افشار، نشر مرکز.
- ۵- لاج، دیوید (و دیگران)، ۱۳۸۶، نظریه‌های رمان، ترجمه حسین پاینده، تهران، نیلوفر.
- ۶- لوکاچ، گئورگ، ۱۳۸۰، جامعه شناسی رمان، ترجمه محمد جعفر پوینده، تهران، نشر چشمه.
- ۷- میر صادقی، جمال، ۱۳۸۱، داستان نویسه‌های نام آور معاصر ایران، تهران، نشر اشاره.

مقاله:

شاریته، پیر، ۱۳۷۳، «عصر طلایی رمان از رمانتیسیم تا واقعگرایی»، ترجمه سیروس سعیدی، ادبستان، شماره چهل، ص ۵۷.

در این مقاله ارجاعات مکرر به سووشون به صورت درون متنی و تنها با قید شماره صفحه در داخل پرانتز مشخص شده است.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی